

برخی چالش‌های عینی و تمدنی دور مانده است که مثال بارز آن رومی توان در خلافت فقه سیاسی (مثلاً در مقوله امنیت، جنگ، صلح، و دولت)، فقه اقتصادی (در مورد بانک، پول، و بیمه)، و فقه فرهنگی (در باره هنر و هویت) و فقه‌های معاصر و مضاف دیگر در جامعه امروز مشاهده کرد. رویکرد عملی در علوم دینی زمانی ممکن خواهد شد که بتوان ابزار عملی را در صورت‌بندی دانش دینی لحاظ نمود. اگر بتوان عقل عملی را از نو بازخوانی کرد و بدان توسعه بخشید و از آن در مراحل مختلف اندیشه و عمل دینی استفاده کرد، آنگاه می‌توان شکاف‌های موجود میان نظر و عمل را کمتر کرد و راه‌های حضور دین در عرصه‌های اجتماعی هموار نمود.

علاوه بر این، آنچه تاریکی و ابهام در جامعه جهانی اسلام را فشرده‌تر ساخته و از آن شکلی منظم از ندانسته‌ها و ناآگاهی‌ها (نظام جهل نخبگانی) را درست کرده و ما را نسبت به وضعیت انضمامی خودمان بیگانه ساخته است «فقدان جامعه‌شناسی جهان اسلام با فقدان جامعه‌شناسی فرایند تمدنی در دنیای اسلام» است. فارغ از اینکه آیا جامعه‌شناسی در جهان اسلام جامعه‌شناسی اسلامی است یا غربی، نوعاً جامعه‌شناسی موجود در جهان اسلام به نیازها و مسائل بومی و محلی مسلمانان

توجهی نکرده است و تا کنون در دپارتمان‌های کشورهای اسلامی مسئله‌های کلان جهان اسلام همچون موضوع «جامعه‌شناسی ورزش در جهان اسلام»، «فرهنگ سلامت در جهان اسلام»، «جامعه‌شناسی ارتباطات در جهان معاصر اسلام»، «مسئله جنسیت در جهان کنونی اسلام»، «جامعه‌شناسی اخلاق مسلمانان در کشورهای اسلامی» مورد بحث و بررسی قرار نگرفته و کشورهای مدعی تمدن نیز در این مسائل مورد مقایسه قرار نگرفته‌اند. طبیعی است، در این وضعیت، ما در مواجهه با مسئله پیرامونی خودمان آورده‌ای و ارائه‌ای نخواهیم داشت، نه در حوزه‌های علمیه و نه در دانشگاه.

بررسی که سال‌های فراوانی درباره آن بحث شده است نسبت تمدن و فرهنگ است. آیا اساساً رابطه مستقیمی وجود دارد؟ و آیا رابطه‌ای بین الهیات اجتماعی با فرهنگ و تمدن هم وجود دارد؟

برای جایابی نسبت بین فرهنگ و تمدن، به نظر می‌آید فرایند صورت‌بندی تمدن را منظور کرد. آنچه هویت تمدنی را ایجاد می‌کند شبکه تمدنی است که از طریق چرخش ارتباطی و سیستمی همه اجزای تمدن را به هم پیوند داده و با ایجاد هماهنگی و انسجام میان آن‌ها، هویت جمعی و تمدنی را تولید می‌کند. به بیان دیگر، خرده‌نظام‌های تمدنی هویتی ارتباطی دارند که در ارتباط با دیگر نظام‌های اجتماعی هویت می‌یابند. اصولاً اگر این چرخه میان اجزای تمدن و خرده‌نظام‌ها وجود نداشته باشد، تعدد و تنوع موجود در درون یک تمدن به هویت یگانه بدل نشده و تضادها و تناقضات نظام‌ها مانع از شکل‌گیری یک تمدن خواهد شد. باین مقدمه، در یک نگاه اولیه می‌توان گفت که «تمدن» شامل مقولات سه‌گانه ذیل می‌شود:

الف. بنیان‌های فکری و مبانی ارزشی: این بنیان‌ها شامل مبانی فکری و ارزشی هر تمدن پیرامون فلسفه حیات (جهان بینی، اندیشه حاکم، دین به معنای عام) است که در ورای نظام‌های عینی و الگوهای عملی فوق قرار گرفته و چارچوب‌ها و سمت‌وسوی آن نظام‌ها را دائماً جهت بخشیده و انسجام می‌دهد. من این را «عقلانیت پایه» در هر تمدن می‌دانم و اسم آن را «فرهنگ مقسمی» می‌گذارم.

ب. الگوهای عملی و نظام‌های عینی: شامل نظام‌های پذیرفته شده هر تمدن در

ساحت‌های مختلف است که مبنای عمل آن تمدن برای اداره و هدایت جامعه در حوزه‌های سیاست، اقتصاد، اجتماع و فرهنگ قرار گرفته است. منظورم از فرهنگ در این قسمت «فرهنگ قسمی» است. این نظام‌ها و الگوها مجموعه‌ای از هنجارها، قواعد، نهادها، ساختارها، سازمان‌ها، و فرایندهای منسجم است که برای ساماندهی و مدیریت جامعه تمدن ضروری است.

ج. هویت تمدنی: هویت اجتماعی که بر پایه بنیادهای فکری تمدن خاص و در بستر نظام‌های عینی برخاسته از آن بنیادها شکل گرفته و انسجام اجتماعی، فرهنگ تمدنی و نظام‌مندی مورد نیاز هر تمدن را شکل می‌بخشد.

حال وقتی سخن از فرهنگ می‌گوییم، گاه منظور ما «فرهنگ مقسمی» است و گاه منظور «فرهنگ قسمی» است. فرهنگ مقسمی، در نظر بنده، فرهنگ و یا همان عقلانیت پایه‌ای است که در همه عناصر و نظام‌های تمدنی حضور دارد و تفکیک آن از تمدن احیاناً نامفهوم و شاید نامعقول باشد. اما فرهنگ قسمی با همان نظام فرهنگی (نظام مجزا از نظام اقتصادی و نظام سیاسی) چیزی است که می‌توان آن را از تمدن تفکیک کرده و آن را صرفاً یکی از اجزا یا عناصر تمدن قلمداد کرد.

برخی معتقد هستند الهیات اجتماعی شیعه که نوعی الهیات سیاسی هم در نظر گرفته می‌شود از اساس با تمدن‌سازی مشکل دارد، چون مبنایی رهایی‌بخش را مراد می‌کند، در حالی که تمدن‌سازی نیاز به عقلانی‌سازی دارد؟ آیا این مسئله درست است؟

یکی از آسیب‌های ما در تفکر دینی و اندیشه‌های بومی مقایسه‌ها و گاه شبیه‌سازی‌های ناروایان‌دیشه مسیحی است. در واقع پرسش شما اینجا به نظر پرسشی ایدئولوژیک است که اندیشه دینی مثل اسلام را انقلابی و احیاناً چپ تلقی می‌کند و اندیشه عرفی و مدرن را اندیشه‌ای عقلانی. تصور من از الهیات اجتماعی در تشیع «الهیات پاسخگو» است، یعنی چنین نیست که الهیات صرفاً به ارائه مانیفست کلامی و الهیاتی بسنده بکند و نسبت به آورده‌ها و پیامدهای انضمامی و عینی بی‌توجه و ساکت باشد. درست است که همه الهیات، زبانش و مضامینش، قابل فهم برای همه نخواهد بود، لیکن آنگاه که سخن از الهیات اجتماعی و الهیات تمدنی می‌کنیم، آن

الهیات عمل‌گرا
حاصل توسعه
سکولاریسم در
حوزه الهیات است،
در حالی که الهیات
عملی (الهیات
پراگماتیک) حاصل
توسعه الهیات به
حوزه زندگی بوده
و در برابر دگرترین
سکولاریسم
و پروسه
سکولاریزاسیون
قرار می‌گیرد.

